



دریافت بعضی جلوه های اجتماعی زمان نزاری از دریچه الفاظ

محمدرضا راشد محصل^۱

چکیده

اندیشه بنیادی ترین عامل در شکل دادن به جامعه های بشری است. که هم نوع ارتباط بین افراد و نهادهای مختلف را مشخص می کند. و هم وضع نهادهای رسمی نتیجه آن است. بدین سبب نتیجه بررسی اندیشه و آگاهی درست از زندگی و آثار اندیشه وران جامعه های انسانی در یافت هایی است که هم در بازشناسی راه های پیشرفت مفید است و هم سیر تدریجی و تکاملی اندیشه های اجتماعی را مشخص می کند. این بررسی ها ممکن است از خلال کتاب ها و نوشته های دیگران رساننده به حقیقت نباشد. چرا که ویژگی های فکری و روحی و محدودیت های ذهنی او لحاظ نمی شود. اگر بتوانیم بر پایه یک قاعده علمی جلوه های ذهنی خود را که به صورتی خود آگاه یا ناخود آگاه از طریق لفظ های خاصی که بر زبان می آید، برجسته تر و مشخص تر از دیگر کلمات بررسی کنیم شاید به حقایقی دست یابیم که نه بر زبان دیگران آمده و نه در کتاب ها نوشته شده است. در گفتار حاضر کوشش شده است تا برخی از جلوه های اجتماعی زمان نزاری از دریچه چند لفظ بازیابی و باز شناسی شود.

کلیدواژه: نزاری، حجاب، نقاب، برقع، جلوه های اجتماعی

در آمد

به کار گیری زبان رمز و بهره بردن از تمثیل مسأله تازه ای نیست. بلکه نمونه های آن را از قدیم ترین زمان ها و هم در کهن ترین نوشته ها در می یابیم. در کتاب های دینی هم در جهت بیان و توجیه مسائل عقیدتی از تمثیل که وسیله بیان رمز است. و ظرفیت های تأویلی متفاوت دارد. استفاده شده است. جنبه های رمزی و کنایی علاوه بر عهد عتیق و قرآن در جدید ترین در جدید ترین نوشته های انسانی هم نمونه دارد. و خود از جاذبه هایی است. که علاوه بر صبغه آرمان خواهی در دلنشین کردن اثر و توجه دادن خواننده به مطالب آن مهم است.

۱. استاد دانشگاه فردوسی مشهد



در جمله دانشمندان اسلامی، کسانی چون ابن سینا و جابر بن حیان، توجهی خاص به این روش داشته اند. جابر بن حیان و بعد از اوسهروردی از رمز های هرمسی استفاده کرده اند. و این هرمس همان است که یونانیان باستان او را خدایی می دانستند. که

«که پیام های رمزی خدایان را به آنان می رسانید و آدمیان را یاری می کرد. تا هم پیام خدایان را دریابند و هم مقصود یکدیگر را در سخن گفتن و نوشتن درک کنند.» (احمدی، ۱۳۸۰، ۶۱-۶۲)

بیان رمزها و نام گذاری آنها به رمزهای هرمسی خود نشان از شهرت این گونه خاص و اهمیت آن در ادبیات جهانی است. البته در دوران معاصر هم در ادبیات فارسی کارهایی در زمینه کلمات و بسامد آنها در آثار مختلف انجام گرفته اما به نقش الفاظی که می تواند رمز یا رمز واره از طریق کنایه بازگو کننده ذهنیات شاعر باشد و در پیچه ای به سوی جهان بیرون بگشاید. کمتر توجه شده است. در حالی که ذهن آدمی پیوسته در کار است. و در جهت برنامه ریزی سلامت نفس انسانی و تعادل مایه های روانی او از همه امکانات مختلف استفاده می کند. و توجه به الفاظ هم در آن شمار است.

البته من منکر نمونه هایی از این پژوهشها در ادب عربی نیستم به ویژه که در وضع اصطلاح هرمنوتیک که جزء اول آن به هرمس یعنی همان خدای یونان باستان یا ادریس ادبیات اسلامی باز می گردد. نماینده توجه به نقش ذهن و اهمیت الفاظ است.

گادامر، هرمنوتیک را «نمایانگر به هم پیوستگی کل تجربه های انسانی در جهان می داند. و معتقد است هر تجربه ای ناگزیر باید فهمیده شود. و در این فهم که آن را کنش یا تجربه و تأویل می نامد. زبان انسان نقش اصلی را بر عهده دارد.» (احمدی، ۹۹، ۱۳۸۰).

در نظر او زبان «پهنه بنیادین هر تجربه است. نه این که پس از این تجربه ها پنهان باشد.» (همانجا)
براین مبنا آنچه ذهن ما را به خود مشغول می دارد. به صورتی خود آگاه یا ناخود آگاه بر زبان می آید. و با جلوه هایی برجسته تر و مشخص تر از دیگر همراهان که کلمات و اصطلاحات یا روابط باشند. خود نمایی می کند. در مثل آن که از جهان یا عوامل خارجی ترسند و بیمناک است. گاه بی آن که بخواهد ذهن او تجلیات این ترس و اضطراب را به صورت کلمه هایی که ظرفیت رسانندگی آن را دارا هستند بر زبان می آورد. این است که هستی انسان را در پیوند با عوامل مختلفی از قبیل آگاهی ها، تجربه های انسانی و زبان دارد. از یکی از همشهریان ما می گویند که وقتی درباره وسعت جهان و بی کرانگی آن توضیح می داد، می گفت: «دنیا وسیع است چاچ، نصر آباد، بهمدان، بهلگرد و ...» این همان محدودیتی را بازگو می کند که ریشه در عوامل جغرافیایی و تجربه های انسانی دارد. هایدگر در همین موضوع می گوید: «زبان به دلیل محدودیت خود هستی را هم محدود می کند. یعنی هرچه زبان یک قوم که ترجمان آگاهی های اوست. محدود تر باشد. هستی او نیز محدود اشتیا آن را محدود تر می بیند، در یک کلام شناخت یک امر نسبی است.» (فلکی، ۱۳۹۲، ۶۰)



همو اشاره می کند که: «سرایش شعر حتی در عاطفی ترین حالات با دخالت هشیاری یا شعور همراه است.» (فلکی، ۱۳۸۷، ۱۴، نیز آشوری، ۱۳۷۳، ۷).

شعر علاوه بر همه این عوامل که به نوعی بازدارنده شاعر از بیان ذهنیات و تصورات اوست. همراه با تکلف و انگاره های هنری و ادبی نیز هست. این سخت گیری کار نقد و تأویل را پیچیده تر و حتی گاه ناممکن می سازد. تا حدی که فرانسیس بارکر، زبان شناس انگلیسی آن را تئوری ناممکن زبان می داند. حاصل نوشته های او این است که: «انسان در موقعیت های مختلف و در حالتها و حال های گوناگون چیزها و جهان را می شناسد. در نتیجه نمی توانیم و نباید که این موقعیت ها، حالت ها و حالها را در بحث از نظر دور کنیم.» (احمدی، ۱۳۸۰، ۸۹).

فیلسوف دیگر غربی لوی استروس هم در همین موضوع می گوید: «ما برای شناخت ساختار اجتماعی، به جای این که آن را به واقعیت های تجربی محدود کنیم باید از مفهوم زبان شناسانه ساختار یاری گیریم.» (احمدی، ۱۳۸۰، ۳۷)

یعنی مجموعه عادتها و رفتار های افراد، در یک جامعه معین همواره بنا به الگوها و نظام های خاصی شکل می گیرند. که شمارشان نامحدود نیست..... حتی به گفته او می توان «جدولی همچون جدول عناصر شیمیایی تهیه کرد. تا این الگوها در آن جدول نمایان شوند.» (احمدی، ۱۳۸۰، ۳۸).

مسأله مهم و مرکزی لوی استروس شناخت کارکرد ذهن انسان است. او از تحلیل ساختارها و الگوهای پیش روی ذهن انسان به این نتیجه رسید که: «تا زمانی که نوع انسان وجود دارد. توانایی های فکری و هوشمندانه اش در بنیاد خود همواره و در هر مورد یکسان خواهد ماند.» (همانجا).

نزاری و کاربرد الفاظ

استفاده از روش مفهوم زبان شناسانه کاربرد الفاظ در بیان جلوه های اجتماعی در هر دوره صرف نظر از مباحث کلی در زمینه نوع حکومت گری و بیداد حاکم، نیازمند دلایل دیگری از نوع شخصیت فکری و انسانی شاعر، اهداف اجتماعی او و دید گاهش نسبت به دولتمردان، بزرگان و مردم عادی نیز هست که اشاره ای ولو کوتاه یاریگر ما در اثبات این موارد در زندگی نزاری خواهد بود.

نزاری عاشقی است به شخصیت انسانی پای بند که برای رسیدن به آنچه مورد نظر اوست از عوامل بازدارنده بیرونی و انگیزه های احساسی و درونی هراسی ندارند.

آسمان را گر حجاب ما شود چون بساط عقل طی خواهیم کرد

جلد



کسی که با این گردنفرازی حجاب ها را در هم می نوردد، پیه نا سازگاری دنیا را برتن بمالد. زیرا روزگار با سرفرازان پهنه زندگی به سختی کنار می آید. و شمشیر تهمت های ناروا را بر بالای سرشان می آویزد؛ گاه ملحدشان می نامد و گاه مشرک می خواند:

تو خواهی ملحدم خوان خواه مشرک
اگر ناحق نداند حق علیم است
قومی به کفر و زندقه تعلیق می کنند
گر من روایتی کنم از منهیان جان
و به هر صورت که بتواند آنان را در تأمین نان و معاش روزانه سرگردان دارد:
مر ای فلک تا کی از بهر روزی سراسیمه گرد جهان می دوانی
او نیز مانند سلف خود آزاده زاده خراسان - ناصر خسرو که روزی درد دل و ناله درون را در قصایدی از جمله:

افسرده کرده کژدم غربت جگر مرا
گویی زبون نیافت زگیتی مگر مرا
ناصر خسرو

۱۱،۱۳۵۷

فریاد می کشید، درد غربت را جانکاه و نا دل نشین می خواند که:
سیر کرد از زندگانی غربتم
چند کردم در خراسان و عراق
و روزی نیز در آرزوی زادگاه خود می نالد که:
نزاری ز اصفهان خواهد به شیرین بازگردیدن
که چون خسرو نمی یارد شکر خوردن ز
محروری

این افسردگی و نالانی بیشتر از دو جهت است: اول مردم کوتاه بین و باطل اندیش:
مغور مشو به اهل دنیا
قاصر نظرند و باطل اندیش

۲۱۷/۱۳/۱

و دیگر از لاف و گزاف های بی پایه و پند آموزی های ریا کارانه آنان که در جلوت جلوه ها دارند. اما در خلوت نه آند که می گویند. و نه آن می کنند که دیگران را بدان می خوانند:
شد سیر دلم ز اهل طامات
وز موعظه گفتن و شنیدن

۲۱۶/۸/۱

تو پس رو و امر وقت می باش بیگانه مننه تفاوت از خویش

۲۱۷/۱۴/۱

و این مدعیان مردی را خوب می ستاید که:
لاف مردی زدن ای زن صفتان بازی نیست
که بلندی نه برآزا بود از قامت پست



۷۹۴/۱۱/۱

و بزرگانشان را به از این نتوان ستودن که:

هر جا که چند خر به فرس بر، سوار شد

ره باز ده که موکب صدر اعظم است

۶۵۸/۹/۱

و شخصیت خود را در پاسخ حاکمان زمان باز می گوید:

از آنها بیم کز پی دانه ای

تحمل کنم بار گردون چو کاه

اگر جرأتی می رود گفته اند

ز مخدوم عفو و ز خادم گناه

(بای بوردی ۲۲۱/۱۳۷۰)

از آنجا که این اشاره ز حد نگذرد در زمینه موقعیت های اجتماعی و دگر گونی های زمان نمونه را از تاریخ جهانگشا که در نوع خود بالنسبه باز گو کننده حقایق اجتماعی است. نقل می شود پس از توصیف غارت مغولان می نویسد:

«محتشمان بی حشمت و کیایان، بی کیا و حرمت شدند، از ایشان هر کس که مهین بود. چون سگ مهین شدو هر دزدار از در دار و هر کوتوال بی سر و گوپال گشت در میان خلاق چون جهودان خوار شدند و مانند شوارع خاکسار گشتند..... شاهان روم و فرنگ که از خوف آن ملاعین زرد رنگ بودند و جزیه می دادند و از آن جزیه ننگ نمی داشتند خوش غنودند و تمامت عالمان و به تخصیص اهل ایمان از شر مکیدت و خبثت عقیدت ایشان آسودند.» (جونی، ۱۳۵۵، ۱۹۳۷، ۱۴۲-۱۴۳)

از آنجا که شعر حتی در عاطفی ترین حالات با دخالت هشیاری یا شعور همراه است، در یک نمونه گیری خوشه ای یک مر حله ای سه لفظ تقریباً مترادفا که عبارت از حجاب، نقاب و برقع باشد. و هر یک از جهتی اهمیت دارد. و می تواند با ظرفیت های تأویلی و مفهوم های متفاوتی که دارد، برابر دریافت و آگاهی افراد بیان کننده مفهوم هایی باشد و در عین حال نظر شاعر در رمزها و کنایه گویی ها را هم بازتاب دهد انتخاب کرده ایم و در حدود چهار هزار بیت از دیوان نزاری بررسی نمودیم. در این بررسی حجاب با ۴۳ مورد بیشترین بسامد را به معنی مانع (مطلق بی قید خاص ۱۷ مورد) (عاطفی و احساسی ۱۵ مورد) (مانع بیرونی و غالباً ترس و بیم ۱۱ مورد) و نقاب با فعل (برداشتن ۱۶ مورد) و (بستن ۴ مورد) و برقع با (فرو گذاشتن ۴ مورد) و (بر افکندن ۲ مورد) را داراست. بسامد های یاد شده از چند جهت اهمیت دارد:

اصطلاح عمومی حجاب هم بسامد بیشتر دارد و هم معمولاً بحث آن در مسائل اجتماعی است. و این کاملاً طبیعی است. زیرا در زندگی روز مره بیشترین مشغولیت های ذهن انسانی اختصاص به کارهای او دارد و اگر جلوه های مختلف آن در زبان نماینده این اشتغالات ذهنی و بیشتر مسائل بیرونی باشد. متناسب با روش و



منش شاعر راه پیشرفت او را سد می کند. و ما اگر چه اشاره وار روش نزاری و شخصیت او همچین پای بندی
اورا به آنچه در زندگی مورد نظرش بوده مشخص کردیم. اما جز این ها به بعضی عوامل دیگر هم که دولتمردان
را به هراس می اندازدو زبان حسودان را در حق شاعر دراز می کند از شعر خودش اشاره می کنیم:

علت علم توست عادت تو و نه چندین حجاب و بهشت چیست

بت پرستی و بت گری یارا چیست دیگر همه منی و تویی ست

تو به زاری مبین نزاری را دل و پشتش به حب آل قوی است

۸۵۹-۸۵۶/۱۶-۱-۲/۱

رای و قیاس ماست حجاب بزرگ و ما محروم مانده ایم بدین خرده زان جناب

۱۴۰/۱۹/۱

نوعی صراحت و گونه ای رمز وارگی عامل دیگری در انگیزش افراد و مانع تراشی در برابر اوست:

سر باز بگفتم و برفتم با تو به زبان لوتراپی

زنهار امانت است و هشدار این مرتبه را اگر گشایی

۲۲۷/۳-۴/۱

سر تترسی دارد و جسورانه به آنچه می جوید دست می یازد، گویی بیمی از عسس و محتسب ندارد:

چون تیر بی حجاب شوم در سرای دوست گر صد رقیب بر در و بامش چو آرش است

۶۶۲/۸/۱

خود چه باک است اگر شهر پر از محتسب است تاچه بیم است زهر چند که در شهر کس است

۶۶۰/۱۴/۱

از طعن و سرزنش حسودان گر چه بیمناک است اما مانع او از رسیدن به هدف نیست:

حجاب کردم با خود زبیم طعنه و لیک به طعنه کی دلم از غمگسار برگردد

از آن حجاب نمایم چو یار مستورم که چشم بد رسد و روزگار برگردد

۹۹۵/۶-۷/۱

در عین حال بد اندیشان را بیم می دهد که :

بترسید یاران از آن رستخیز که حجت برون آورند از نقاب

۱۴۱/۱۲/۱

کلامش گاه لحن عارفانه دارد و سخنان حافظ را که از پیروان او در بعضی از مضمونهای غزلی است در

ذهن متداعی می کند:

حجاب تو گر بشنوی نیست جز تو هم از خود بر متن گر نیی قز



۱۳۴۸/۱۸/۱

گفتی نزاریا من وما چیست جز حجاب از خویشتن به در شو و از خود به خود نگر

۱۶۲/۱۴/۱

هم خود حجاب خود شده ایم این چه ظلمت است بر خویش بر خویش می تنیم ز خود همچو

قز لعاب

۱۴۰/۱۹/۱

که همانند این مضمونها از حافظ است:

میان عاشق و معشوق هیچ هایل نیست تو خود حجاب خود شده ای حافظ از

میان بر خیز

حافظ ۵۳۶/۱۳۶۲

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی

حافظ ۲۹۰/۱۳۶۲

بر خلاف حجاب که معمولاً مانع بیرونی است نقاب برای پنهان کردن چهره واقعی فرد است. البته گاه ممکن است این پنهان کردن متوجه افکار و اعمال خود شاعر باشد و گاه هم به دلایلی به دیگران باز گردد. این است که در مسئله نقاب غالباً از آرزوهای شخصی سخن میرود. یا به تصویر سازیهایم می پردازد این موارد گاه از دریافت های دینی صریح یا ایهامی خالی نیست:

کاش برون آمدی یوسف ما از نقاب تا به ملامت حسود بیش نکردی خطاب

۵۸۰/۹/۱

قیامت در این حال ما منتظر و گر بر نیندازد از رخ نقاب

به دیوان روز مظالم به حشر بماند خجل از سؤال و جواب

۵۸۳/۱۱-۱۲/۱

در ستر ابر چند توان داشت آفتاب ای رشک آفتاب بر افکن ز رخ نقاب

خود بر گرفته گیر نقاب از جمال حور خفاش چون توان کند که ندارد توان و تاب

۵۶۳/۹-۱۰/۱

یا آرزوهای شخصی:

شب سیاه نقاب از رخ قده بردار چه حاجت است به مشعل مباح گو مصباح

۹۶۸/۱۳/۱

هر چه سر بر کند از جیب قصب ماه زمین از رخ ماه قده باید بر داشت نقاب



۵۴۸/۱۰/۱

تعویق مکن منه بهانه

ای ساقی ماه چهره برخیز

روشن ز رخت سواد خانه

بردار نقاب تا شود باز

۲۲۶/۷-۸/۱

و تصویر سازی

ابر آمد و نهاد گهر در میان گل

باد آمد و گشاد نقاب از رخان گل

۱۳۹۸/۱۷/۱

بر بام شو بانگ بر انداز که عید است

بردار نقاب از خم ابروی هلالیت

۷۶۴/۱/۱

بلبل ز پی وصال بر خاست ۶۴۴/۷/۱

باد از رخ گل نقاب بر داشت

خطی بر آفتاب کشیده ز مشک ناب

ای در نقاب حسن نهان کرده آفتاب

۵۶۹/۶/۱

گل از غنچه چون نو عروس از نقاب

برون آمد و رفت بر تخت ساج

۱۴۱/۱۸/۱

و برخی حدیث نفس و گزارشی است:

می آمدم برون ز خرابات بی نقاب

آدینه مست دید مرا محتسب خراب

از چون تویی خطاست چنین کار ناصواب

آغاز کرد بیهده گفتن که ای فلان

۵۷۰-۵۷۱/۱۳-۱/۱

بر فکندند ز رخساره خم خانه نقاب

شرح داده است که شخصی و دو مخمور دگر

۱۹۳/۱/۱

بر دوستان حجاب نباشد نقاب دوست

در سینه حاضر است گر از دیده غایب است

۸۱۷/۳/۱

و به ندرت جنبه اجتماعی دارد

فتنه همان به که زیر نقاب است

نیست مرا طاقت مطالعه کردن

از ره معنی میان ما چه حجاب است

دل کششی می کند به صورت اگر نه

۶۲۶/۱-۲/۱

اما برقع با تعداد اندکی که دارد بیشتر در بیان آرزوها و توصیف حالت‌های مختلف است:

گوشه ای بر فکن از برقع و طلعت بنمای تا به دیدار تو ام دیده منور گردد



۹۹۸/۵/۱

که هم می تواند از مایه های دینی بر خوردار باشد. و هم گزارشگری آرزوهای شاعر را عهده دار گردد، و
از این جمله است: دوش برقع ز روی باز انداخت
گفت باید مرا به من شناخت
بای بوردی، ۱۳۷۰، ۷۰

که گفته حضرت امیر المؤمنین را متداعی می کند:
عرفت الله بالله و عرفت مادون الله بنور الله

۶۱۳/۱/۲

بر فکن برقع بنمای رخ از مشرق بام
تا مه نو سوی مغرب سر خود گیرد و دو
۳۱۴/۱۲/۲

و گاه حدیث نفس و توصیف حالت‌های خاص شاعر است:
شب رنگ برقی که فرو هشته ام شده است
از عکس و خون دیده همه پود و تار چشم
زنار لبست چشمم و برقع فرو گذاشت
احسنت شوخ دیده رهبان شعار چشم

۱۷۶/۱۲-۱۳/۱

نتیجه

از آنجا که شعر در احساسی ترین صورت و عاطفی ترین حالت با شعور همراه است. خواه و ناخواه کلمه ها و اصطلاح هایی بر زبان شاعر روان می شود. که در عین آن که هدف او را بر آورده می کند با خواسته های درونی و حقایق روحی او هم سازگاری داشته باشد. البته این دقت نظر و ظرافت در عین بازگویی واقعیت های جامعه و موقعیت حکومت گران چون لبه تیز شمشیر است که هم می تواند سلامت و امنیت فرد را تضمین کند و هم رگ گردنش را ببرد.

نهایت شاعرانی این شعور را به کار می گیرند که از شخصیت انسانی بهره کافی داشته باشند یعنی در حقیقت شاعری را شغلی در شمار دیگر مشاغل ندانند. دیگر اینکه بتوانند رموز مختلفی را که می تواند موضوع مورد نظرشان را بازتاب دهد به خوبی بشناسند. طبیعی است که وقتی سخن از جلوه های اجتماعی و مسائل امنیتی باشد خواه و ناخواه حجاب و نقاب و برقع و کلماتی از این نوع می تواند بازگو کننده بیداد و ستمی باشد که گوشه ای از آنرا از تاریخ جهانگشا نقل کردیم. و در تاریخ های دیگر هم چون تاریخ و صاف، تاریخ مفلو و غیر آنها هم معلوم است اما اگر کسی بخواهد مثلاً جنبه های هنری از نوع موسیقی شعر و غیر آنها را باز تاب دهد باید به کلمات و اصطلاحاتی مناسب موضوع پردازد. تا دریافت ها و توصیفاتش به حقیقت نزدیک باشد.



امید که دوستان دانشجوی و پژوهشگران محترم به جای تکرار مطالب گذشته موضوعات تازه ای بجویند و با بهره گیری از امکاناتی که در گذشته نبوده یا بدان دسترسی نداشته اند آثار دقیق و ارزشمندی ارائه دهند.

کتاب شناسی منابع و مأخذ

آشوری، داریوش، ۱۳۷۳، شعر و اندیشه، نشر مرکز، تهران، احمدی، بابک، ۱۳۸۰، ساختار و هرمنوتیک، انتشارات گام نو، تهران

بای بوردی، چنگیز غلام علی، ۱۳۷۰، زندگی و آثار نزاری، ترجمه مهناز صدیقی، به اهتمام و نفقه دکتر محمود رفیعی، انتشارات علمی تهران

پورنامداریان، تقی، ۱۳۶۴، رمز و داستانهای رمزی در ادب فارسی، انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران.

جوینی عطا الملک بن بهاء الدین، ۱۹۳۷، ۱۳۵۵، تاریخ جهانگشای جوینی، به سعی و اهتمام و تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی، موسسه مطبوعاتی نصر و کتاب خانه صدر، تهران

حافظ خواجه شمس الدین محمد، ۱۳۶۲، دیوان حافظ به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، با تجدید نظر، تهران.

فلکی، محمود، ۱۳۸۷، سلوک شعر، انتشارات محیط، تهران، ۱۳۹۲، زبان و لذت معنی (مقاله)، نقل از ماهنامه ره آورد گیل، دی و بهمن ۱۳۹۲. رشت

ناصر خسرو، ابو معین، ۱۳۷۵، دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی، به اهتمام مجتبی مینوی، مهدی محقق، مگ گیل با همکاری دانشگاه تهران.

نزاری قهستانی، سعد الدین، ۱۳۷۱، دیوان حکیم نزاری قهستانی، بر اساس ده نسخه و رساله دکتر سید علیرضا مجتهد زاده، به جمع و تدوین و مقابله و تصحیح و تحشیه و تعلیق و دیباچه، به کوشش مظاهر مصفا، جلد اول به نفقه دکتر محمود رفیعی، تهران، ۱۳۷۳، دیوان حکیم نزاری قهستانی، به کوشش مظاهر مصفا، به نفقه دکتر محمود رفیعی، جلد دوم انتشارات علمی تهران